



حسین سعادت نوری

## حاج میرزا آقاسی

-۴-

بعد از مرگ فتحعلیشاه چند تن از فرزندان او بخصوص علیخان ظل السلطان حاکم تهران و حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس به مخالفت با محمدشاه برخاستند و برای احراز مقام سلطنت بتلاش و تکاپو افتادند. قائم مقام بی درنگ در صدد برآمد تا وارث تاج و تخت راهر چه زودتر به طهران برساند. از کتب مصنفین انگلیسی چنین

استنباط میشود که سیاست روسیه و انگلیس در آن تاریخ بشدت با یکدیگر در ایران اصطکاک داشت و سیاستمداران بریتانیا آنقدرها نسبت به محمد شاه و مخصوصاً بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام خوشبین نبودند و شخص اخیرالذکر را متمایل بر روسها و محرك عباس میرزا و محمد میرزا در جنگ اول هرات میدانستند. سرپرسی سایکس مینویسد: «محمد شاه بکلی تحت نفوذ روسها بود و با ملاحظه اقدامات وی در دوره زمامداری صحت این موضوع ثابت و مسلم گردید.» (۱) کرانت واتسون میگوید: «قائم مقام همیشه اوقات با نظرو زبر مختار انگلیس مخالفت میکرد.» (۲) قائم مقام در میان درباریان نیز دشمن و مخالف زیاد داشت که همه با نظر حقد و حسد باو مینگریستند. ظل السلطان که در تهران مدعی سلطنت شد عده‌ای از رجال سرشناس و نشاندار از قبیل میرزا ابوالحسن خان شیرازی که همه با اعمال سیاسی انگلیس خصوصیت و ارتباط داشتند بحماییت او قیام کردند. حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله مینویسد که محرك اصلی ظل السلطان بمخالفت با محمد شاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود. (۳)

میرزا ابوالحسن خان شیرازی که متناوباً متجاوز از بیست و پنج سال وزیر خارجه ایران بود سالی یک هزار و پانصد تومان از انگلیسها مقررى داشت. (۴) یکی از مأمورین سیاسی دولت انگلستان بنام مستر استویک که در اکتبر ۱۸۶۰ بطهران آمده و به گیلان و مازندران و خراسان و اطراف پایتخت مسافرت کرده است مینویسد: «در ورامین از قریه جمعفرآباد که سابقاً متعلق به ابوالحسن خان شیرازی بود بازدید بعمل آمد. میرزا ابوالحسن خان هم وزیر مختار و هم وزیر خارجه فتحعلیشاه بود و همان ایلچی کذائی معروفی است که مستر موریه در کتاب خود او را بنام مستعار حاجی بابا معرفی کرده. این شخص یعنی میرزا ابوالحسن خان مبلغ معتناهی و چه نقد در

۱- تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی جلد دوم ص ۴۷۴

۲- تاریخ قاجار نوشته واتسون ترجمه عباسقلی آذری ص ۲۰۰ ۳- جام جم ص ۴۸۱ و منتظم

ناصری جلد ۳ ص ۱۶۲ و مکارم الانار جلد ۲ ص ۳۶۹ ۴- تاریخ روابط سیاسی ایران

و انگلیس تألیف محمود محمود جلد اول ص ۲۴۹

کمپانی هند شرقی ودیعه داشت که تمام و کمال برای ورثه او باقی ماند و بهمین جهت میتوان گفت که بازماندگان وی از نظر مادی همیشه مستغنی و بی نیاز خواهند بود. « (۵)

چند تن از رجال و درباریان تهران معتقد بودند که سلطنت ظل السلطان غیر قانونی و مغایر با وصیت فتحعلیشاه میباشد و ممکن است دولتهای خارجی سلطنت او را برسمیت نشناسند. عدهای نیز دچار شك و تردید بودند که در این میان جانب کدام يك از مدعیان سلطنت را بگیرند. ابوالحسن خان وزیر خارجه اظهار داشت جواب دول خارجه عهده اینجانب است و طوماری تهیه کرد مبنی



### محمد شاه قاجار

بر اینکه در میان دول خارجه و بزرگان اروپا رسم چنین است که وصیت شاه سابق در تعیین ولیعهد موقوف و منوط بر رضای جمهور است و اگر مردم راضی بسلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن اشکالی نخواهد داشت. این طومار بسیاری از مردم را تشجیع کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در تهران بودند، جماعتی بحکم و گروهی بدخواه خویش در ذیل و حواشی آن شرحی نوشته خاتم بر نهادند که ما بسلطنت ولیعهد همدستان نیستیم و ظل السلطان را بیادشاهی سلام داده ایم. (۶)

۵- ایضاً جلد دوم ص ۵۸۰ ۶- ناسخ التواریخ تاریخ، قاجاریه چاپ جهانگیر قائم

مقامی جلد دوم ص ۸

مأمورین نزار پس از مواجهه با این اوضاع علناً از محمد شاه حمایت و جانبداری نمودند و همینکه اقدامات مدعیان سلطنت توسعه و شدت یافت سفیر روسیه بهکار انگلیسی خود صریحاً اظهار داشت که با توسل بقوه قهریه محمدشاه را بتخت خواهد نشاند. (۷) وزیر مختار انگلیس و سایر عمال آن دولت نیز ناچار ارخاء عنان کردند و منتظر فرصت نشستند تا بوسایل دیگری و امرا برای اجرای مقاصد خود هموار نمایند .

اقدامات نزل السلطان و هواخواهان او نتیجه‌ای نبخشید و مقارن با ورود اردوی محمدشاه بطهران میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه هم از ترس جان باستانه حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و تا قائم مقام برسر کار بود از بست خارج نگردید . (۸)

سدارت قائم مقام دیری نیابید و غرور و خود خواهی او از يك طرف و سعایت و مخالفت عمال داخلی و خارجی از طرف دیگر دست بدست هم داد و شاه را بقتل او مصمم ساخت. محمدتقی سپهر لسان الملك مینویسد : « بعد از آنکه محمد شاه بتخت سلطنت جلوس کرد و زمام مملکت را بدست گرفت کاروزارت همچنان با قائم مقام بود . وی برعادت که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سوال و جواب برخلاف آن حکم ، فرمان میکرد و اینهمه برغضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوش میکرد . وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زر بمردی باغبان عطا فرمود قائم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بیتوانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خدواجه ناشایم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان برزیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد . اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکنی و هفتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من میهمان دار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای . پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرز نهفته اند از این کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قائم مقام آمد .» (۹)

بر واضح است که قائم مقام نباید تا باین اندازه سوء تدبیر بخرج دهد و باصلاح منته به خشخاش بگذارد . البته تردیدی نمی رفت که چنین اعتراضاتی که بگستاخی تعبیر میگردد با مزاج شاه مستبد الرأی فاجار که با خود کامگی خو گرفته سازگار نبود و جسارت و بی پروائی صدراعظم فراهانی عواقب وخیمی برای او داشت . شاه لاجرم راز درون خود را بسا میرزا نصرالله صدراعظم اردبیلی و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از محارم درباری در میان گذاشت و ضمناً حاجی میرزا آقاسی را هم که در طریقت، پیشوای خویش میدانست آگاه ساخت . حاجی که از مدتها پیش کینه قائم مقام را به دل گرفته بود فرصت مناسبی بدستش افتاد تا هم از حریف انتقام و هم زمام امور را بدست بگیرد . انخساص سابق الذکر متفقاً باغوی حاج میرزا آقاسی شاه را بقتل قائم مقام تشویق نمودند و سرانجام میرزا ابوالقاسم قائم مقام شب شبیه سلخ سفر ۱۲۵۹ دیباغ نگارستان شربت شهادت نوشید و دژخیمان قجر بامر شاه او را خفه کردند . پس از قتل قائم مقام، شاه دستور داد چند تن از شاهزادگان را که مورد سوء ظن بودند روانه آذربایجان و در قلعه اردبیل زندانی نمایند و چون هوای تهران در آن اوقات گرم و طاقت فرسا بود خود با جمعی از خواص و محارم منجمله حاجی میرزا آقاسی عازم بیلاق امامه شد . در این

۸ - ناسخ التواریخ ، تاریخ قاجاریه جلد

۷ - تاریخ قاجار تألیف واتسون ص ۱۹۲

دوم ص ۲۳ - ۹ - ایضاً ص ۳۸

گیرودار منتظرالصدارها بجنب و جوش افتادند و اللهیارخان آصفالدوله بقصد احراز کرسی وزارت اعظم از خراسان بطهران آمد و میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه هم از تبریز بمرکز احضار گردید. در پایتخت نیز میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر (اعتمادالدوله بعد) و میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی و میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی کباده صدارت میکشیدند و حتی در پاره‌ای امورهم دخالت میکردند. اما شاه قبلاً تصمیم خود را گرفته بود و حاجی میرزا آقاسی پیشوای طریقتی و معلم و مراد خویش را بصدارت انتخاب نمود و بحکم ایالات و ولایات مؤکداً امر کرد که من بعد طبق تعلیمات جناب حاجی و ظایف محوله را انجام دهند. اللهیارخان آصفالدوله بی‌پیل مرام، بمشهد مقدس مراجعت نمود و حتی از او مؤاخذه شد که چرا بی اجازه محل ماموریت خود را ترک کرده است.

امیر نظام هم پس از چند روز طبق دستور باذربایجان برکشت و حاجی بمیرزا شفیع صاحبدیوان آشتیانی گفت من امیر نظام را از آن جهت بطهران آوردم و دست خسانی به تبریز فرستادم تا حشمت او از نظرها محو شود و اینک که آصفالدوله خالوی شاه که در زمان فتحعلیشاه نیز سابقه صدارت داشت و امیرنظام که از رجال سرشناس و استخواندار قدیمی است بمقام صدارت برگزیده نشدند دیگران حساب کار را خواهند کرد و در اجرای تعالیم من تردید و تأمل روا نخواهند داشت.

حاجی با میرزا حسن آشتیانی هم که ازدوستان امیرنظام زنگنه بود صفائی نداشت و بمیرزا شفیع صاحبدیوان گفت میرزا حسن را روی دل با من نیست و بهمین سبب صلاح این است که تو منصب استیفا را بپذیری و درکارها مشیر و مشار من باشی. میرزا شفیع برخلاف جوانهای امروزی که بعشق جیفه دنیوی و برای چند روز ریاست موقتی بدوستان و اقوام و حتی برادر و پدرشان نارو میزنند در پاسخ اظهارداشت میرزا حسن از بنی‌اعمام بزرگتر از من است و از لحاظ معلومات و اطلاعات و سایر شرایط از هرجهت بمن امتیاز و رجحان دارد و قبول این شغل باعث خواهد شد که آشنایان و خویشان حقاً مرا نکوهش کنند و جاه طلبی و حق ناشناسی من و قبول مقامی که در خور و شایسته آن نیستم مورد تقبیح قراربگیرد. جناب حاجی از میرزا شفیع که مأیوس شد میرزا تقی قوامالدوله (جد اعلائی و نوقالدوله و قوامالسلطنه) را که در آن تاریخ مأمور کرمانشاه بود برای ریاست استیفا در نظر گرفت.

اما میرزا حسن مستوفی که پدرش میرزا کاظم در زمان آقا محمدخان شغل مهمی داشت و خود نیز در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه، مستوفی بود کارهای اداره استیفا را زیر نظر گرفت و فرامین سلطنتی را بجای مستوفی‌الممالک مهر و امضا کرد. حاجی که تیرش از این بابت بستگه خورده بود بمرض شاه رسانید که مقام مستوفی‌الممالکی در حال حاضر خاص عبدالله خان امین‌الدوله است و اگر وی که نما بحال از ترس قائم مقام در بیدآباد اصفهان در منزل حاج سید محمد باقر شفتی متحصن گردیده از بست خارج و روانه تهران شود جواب او چیست. محمد شاه گفت میرزا حسن یک شب در خراسان ما را نان داده و از میهمانان ما پذیرائی کرده و حق این است که این نان از او قطع نشود و جناب حاجی هم باید با انتصاب وی بوزارت استیفا موافقت نماید و دین میرزا حسن را بر ذمت همت ما روا ندارد. داستان میهمانی و پذیرائی میرزا حسن را از مرحوم عبدالله مستوفی چنین نقل میکند:

د محمد شاه وقتی قبل از سلطنتش به محاصره هرات رفته بود میرزا حسن مستوفی پسر میرزا کاظم پسر آقا محسن آشتیانی با اردوی او همراه بوده است. در موقمیکه شاهزاده محمود

و جمعی از خوانین هرات برای مذاکره تسلیم بار دو میابند تا نزدیکی عصر مذاکره ختم نمیشود. محمد میرزا بفکر می‌افتد که شب آنها را نگاهدارد تا همان شب، اگر نه فردا صبح شاید کار به نتیجه برسد. برای این مقصود به قائم‌مقام مینویسد یا بیغام میکند که تهیه‌ای برای نگاهداشتن آنها ببینند. قائم‌مقام جواب میدهد تدارک لوازم پذیرائی آنها زحمت دارد مرخصشان کنید بروند و فردا بیابند. شاهزاده از این جواب که اگرچه محرمانه ولی سربالا بوده مکدر میشود ولی چیزی بروی خود نمیاورد و صحبت را با خانهای هرات امتداد میدهد. میرزا حسن مستوفی که حاضر بوده موضوع را به تفرس درک میکند و فوراً از جادر بیرون میآید و به پیشکار خود دستور تدارک پذیرائی خانها را میدهد. کم‌کم شب نزدیک میشود و خوانین هرات اظهار میکنند مارا مرخص کنید برویم فردا صبح برای ختم مذاکره بیائیم. میرزا حسن با اشاره چشم حاضر بودن وسیله پذیرائی را به شاهزاده حالی میکند. شاهزاده همینکه از تهیه شدن وسایل پذیرائی مطمئن میشود طوری مجلس را اداره میکند و در آخر کار آنها را برای شب نگاه میدارد که گوئی این پذیرائی بیسابقه بوده است و مایه آبرومندی دستگاه شاهزاده میشود.

این بود که وقتی حاجی عرض کرد اگر اراده ملوکانه تعلق گرفته باشد که این شغل مهم یکی از مستوفیها محول شود خیلی‌ها هستند که بمیرزا حسن مقدمند. شاه گفت همین طور است که میگوئید ولی میرزا حسن یک شب در پشت دیوار هرات آبروی مرا حفظ کرده است میخواهم آبرومندش کنم. و حق خدمت او را ادا نمایم. (۱۰)

حاجی میرزا آقاسی چند روز بعد از شروع بکار، میرزا ابوالحسن خان شیرازی را که در بقعه حضرت عبدالعظیم پناهنده بود از طرف شاه تأمین داد و وی نیز «مطمئن خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقییل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت. (۱۱)

## غزل

لطفاً این غزل مرا بجواب نامه و چکامه بلبل گلستان ایران شاعر شهیر جناب آقای رهی معیری در مجله زیبای یغما بطبع برسانید ممنون میشوم  
فیضی کابلی

بیاد دوست دل ازرنج و غم زدودم من	هزار نغمه چو بلبل زدل سرودم من
قسم به مهر و محبت ز نامه تو رهی	حیات تازه گرفتم ترا ستودم من
نیافتم چو تو شاعر درین جهان وسیع	سخن ز هر قلم و هر دهن شنودم من
کسی که روح من و مالک دل است توئی	قلمرو سخن از تست، آزمودم من
تراست لطف معانی و حسن ربط بیان	تراست سبک نو و پیروی نمودم من
غم زمانه مخور هم ز نا کسان بمنال	بدم نا کس بی کس زبان نه سودم من
ازان زمان که ترا دید فیضی، از دل و جان	دعای عمر تو گویم چو در سجودم من